

شهریور ۱۳۲۰، علل سقوط رضاشاه و اشغال ایران

۱ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۲۱:۴۸

متفقین که درصدد یافتن جانشین برای رضاشاه برآمدند، سرانجام کسی را مناسب تر از پسرش محمدرضا برای این مقام نیافتند. اگر رضاشاه بلافاصله پس از حمله‌ی متفقین به ایران، بر تردید خود فائق می‌آمد و دست از سیاست بی‌طرفی برمی‌داشت، و به متفقین می‌پیوست و به آلمان اعلان جنگ می‌داد، می‌توانست سلطنت خود و دودمانش را نجات دهد، چون طبق اسناد موجود، متفقین نه تنها پیش از تجاوز به ایران، بلکه حتی تا ده روز پس از اشغال ایران، هیچگونه تصمیمی مبنی بر خلع رضاشاه نگرفته بودند.

رضاشاه با موافقت دولتهای انگلیس و شوروی به سلطنت رسیده بود و در سالهای اول فرمانروایی خود، روابط دوستانه و محکمی با این دو دولت داشت. ولی پس از روی کار آمدن هیتلر و نازی‌ها در آلمان، به تدریج به اقدام‌هایی دست زد که موجب نارضایی آن دو دولت شد. از یک سو بازرگانی خارجی ایران را که در درجه‌ی اول با شوروی بود، به سوی آلمان که رقیب شوروی تصور می‌شد، متوجه کرد و کارشناسان متعددی از آلمان استخدام کرد، و از سوی دیگر راه تبلیغات نازی را علیه انگلیس و شوروی بازگذاشت، به طوری که موج هواداری از نازیسم و هیتلرپرستی در ایران گسترش یافت. افزون بر این، در آستانه‌ی آغاز جنگ جهانی دوم، با شرکت نفت انگلیس در افتاد و آن را تهدید کرد که اگر از پرداخت چهار میلیون لیره‌ای را که طبق قرارداد سالیانه باید به ایران بپردازد، خودداری کند، جلوی عملیات آن را خواهد گرفت.

این سردی روابط میان ایران و دو همسایه‌ی بزرگش، هم‌پای دوستی روزافزون آن با آلمان و متحدانش در دو سال اول جنگ جهانی، ادامه یافت. اما پس از حمله‌ی آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱ (تیر ۱۳۲۰)، اوضاع آشفته شد و با پیشرفت برق‌آسای نیروهای آلمان در خاک شوروی و رسیدن آنها به مرزهای شمالی قفقاز، موضع سیاسی ایران نسبت به طرفین متخاصم اهمیت ویژه‌ای یافت. هم شوروی و هم انگلیس می‌ترسیدند که حکومتی هوادار آلمان و دولی محور در ایران روی کار آید و منافع حیاتی آنها در خطر افتد. شوروی می‌ترسید آلمان به کمک چنین دولتی منابع نفت باکو را بمباران کند و ویران سازد و انگلیس همین خطر را برای تأسیسات نفت خود در جنوب ایران و عراق و کویت و بحرین احساس می‌کرد. از سوی دیگر کمک تجهیزاتی امریکا و انگلیس به شوروی برای مقاومت و ایستادگی در برابر آلمان، اهمیت اساسی داشت و آسان‌ترین راه این کمک - بلکه یگانه راه آن - از طریق ایران بود. بنابراین متفقین ناچار بودند از حمایت دولت ایران از هدفهای جنگی خود مطمئن شوند.

اما تنها مانعی که در این راه وجود داشت، اعلان بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی بود که متفقین هم آن را پذیرفته بودند. از این رو، متفقین وجود کارشناسان آلمانی را در ایران بهانه کردند و اخراج آنها را از ایران خواستار شدند. دولت شوروی می‌گفت اینها کارشناس نیستند، بلکه جاسوس و خراب‌کارند و ادعا می‌کرد که آنها نقشه‌ی بمباران و انفجار صنایع نفت باکو را طراحی کرده‌اند، دولت انگلیس هم مدعی بود که آنها درصدد خرابکاری در نفت جنوب و راه‌آهن سراسری ایران‌اند.

من بر این باورم که اگر رضاشاه بلافاصله پس از حمله‌ی متفقین به ایران، بر تردید خود فائق می‌آمد و دست از سیاست بی‌طرفی برمی‌داشت، به متفقین می‌پیوست و به اعلان جنگ می‌داد، می‌توانست سلطنت خود و دودمانش را نجات دهد، چون طبق اسناد موجود، متفقین نه تنها پیش از تجاوز به ایران، بلکه حتی تا ده روز پس از اشغال ایران، هیچگونه تصمیم مبنی بر خلع رضاشاه نگرفته بودند.

در حقیقت تنی چند از این کارشناسان، مانند مایر و شوئتسه هولتوس با مقامات امنیتی آلمان ارتباط داشتند و چنان که شوئتسه در خاطرات خود نوشته است، قصد خرابکاری در تأسیسات نفت باکو را نیز داشته‌اند. همچنین بعضی از آنها مانند مایر با ایرانیان هوادار آلمان و سران عشایر قشقایی ارتباط داشته و آنها را علیه متفقین تحریک می‌کرده‌اند، اما اکثریت آنها به انجام وظایف خود می‌پرداختند و از اتهام جاسوسی یا خرابکاری بری بودند. افزون بر این، متفقین به ویژه انگلستان نیز کارشناسان زیادی در ایران داشتند که بی‌شک در میان آنها کسانی وابسته به مقامات امنیتی دول متبوع‌شان می‌شد یافت. بنابراین اگر به این اتهام کارشناسان آلمانی را دولت ایران اخراج می‌کرد، بی‌طرفی ایران ایجاب می‌نمود که با وجود این، دولت ایران کوشید تا موافقت دولت آلمان را برای اخراج اتباع آن جلب کند و با موافقت آن دولت آلمانی‌ها از ایران بیرون روند، حتی نخستین بخش آلمانی‌ها در اواخر مرداد، ایران را ترک گفتند. اما این کار متفقین را راضی نمی‌کرد و آنچه آنها از آن بیم داشتند، ادامه‌ی بی‌طرفی ایران بود. آنها می‌خواستند در ایران دولتی هوادار ایشان و دشمن آلمان روی کار آید تا بتوانند به آسودگی راه‌آهن ایران و راه‌های کشور ما را در اختیار بگیرند و سیل تجهیزات لازم را به شوروی برسانند.

رضاشاه هم این مطلب را درک کرده بود و اگر اطمینان داشت که آلمان و متحدانش در این جنگ شکست می‌خورند، فوراً نظر آنها را می‌پذیرفت، اما چنین اطمینانی در آن هنگام برای هیچکس وجود نداشت. آلمانها به شمال قفقاز رسیده بودند و اگر یک گام دیگر پیش می‌راندند، به مرز ایران می‌رسیدند و با آغوش باز اکثریت مردم ایران که هوادار آنها بودند، پذیرایی می‌شدند. بدین‌سان او می‌خواست بی‌طرفی را آنقدر ادامه دهد تا پیروزی یکی از طرفین مسلم شود و این سیاست با نیازهایی که متفقین داشتند، سازگار نبود و سرانجام به اشغال ایران منجر شد.

متفقین که درصدد یافتن جانشین برای رضاشاه برآمدند، سرانجام کسی را مناسب تر از پسرش محمدرضا برای این مقام نیافتند. چون او هر سه شرطی را که متفقین برای این امر در برابر او گذاشته بودند، بی چون و چرا می پذیرفت و گردن می نهاد. من بر این باورم که اگر رضاشاه بلافاصله پس از حمله‌ی متفقین به ایران، بر تردید خود فائق می آمد و دست از سیاست بی طرفی برمی داشت، به متفقین می پیوست و به آلمان اعلان جنگ می داد، می توانست سلطنت خود و دودمانش را نجات دهد، چون طبق اسناد موجود، متفقین نه تنها پیش از تجاوز به ایران، بلکه حتی تا ده روز پس از اشغال ایران، هیچگونه تصمیمی مبنی بر خلع رضاشاه نگرفته بودند.

در ۱۲ شهریور ۱۳۲۰ (۳/۹/۱۹۴۱) وینستون چرچیل، نخست وزیر انگلیس، به سر ریترزبولارد، سفیر انگلیس در تهران، می نویسد: «در حال حاضر ما با شاه مخالفت نمی کنیم، ولی اگر به زودی نتیجه‌ی خوبی از آن به دست نیامد، به حساب رفتار ناپسندش خواهیم رسید.» یک روز پیش از آن، فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا، در پیام محترمانه ای به رضاشاه می فهماند که تنها سیاست عاقلانه برای او پیوستن به صف متفقین است و هیتلر شانس موفقیتی ندارد. سرانجام در ۱۶ شهریور ۱۳۲۰ (۷/۹/۱۹۴۱) یعنی دو هفته پس از اشغال ایران، رضاشاه متوجه اشتباه خود می شود و در یفوس، سفیر ایالات متحده در تهران را احضار و ضمن تشکر از پیام دوستانه‌ی روزولت «با صریح ترین بیانی اظهار می دارد که نسبت به آلمانی ها علاقه و سمپاتی ندارد و در چند مورد با آنها مشکلاتی داشته است و حاضر و آماده است برای مقاومت در برابر آنها مساعی مشترک به عمل آورد.» در حقیقت رضاشاه می خواسته است با این اظهارات توسط دولت آمریکا به متفقین پیام دهد که حاضر است به صف آنها بپیوندد. در یفوس این اظهارات را ضمن گزارش به وزارت خارجه‌ی آمریکا، توسزط ولارد به اطلاع دولت انگلستان می رساند. ولی دیگر خیلی دیر شده بود و طبق یادداشتهای هاروی، منشی ایدن وزیر خارجه‌ی انگلیس، «هفده شهریور ۱۳۲۰ (روز هشتم سپتامبر ۱۹۴۱) جلسه‌ای در وزارت خارجه انگلیس تشکیل شده و ضمن بحث درباره‌ی ایران چنین احساس شده بود که شاه مسئول زیاده روی ها و سیاستهای افراطی خود است و باید سرنگون شود.»

تازه در این هنگام است که متفقین درصدد یافتن جانشینی برای رضاشاه برمی آیند و پس از جستجوی بسیار، سرانجام کسی را مناسب تر از پسرش محمدرضا برای این مقام نمی یابند، چون او هر سه شرطی را که متفقین برای این امر در برابر او گذاشته بودند، بی چون و چرا می پذیرد و گردن می نهد.

این سه شرط در اسناد وزارت خارجه ایالات متحده در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۱ (۱/۷/۱۳۲۰) به صورت زیر آمده است:

«شاه جدید اطمینان‌هایی داده است که:

۱- قانون اساسی ایران را رعایت خواهد کرد.

۲- املاکی را که پدرش گرفته است، به ملت باز خواهد گرداند و

۳- تعهد می‌کند اصلاحاتی را که دولت انگلیس لازم شمرده است، انجام خواهد داد.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۰۴۰۰/شهریور-۱۳۲۰-ع-سقوط-اشفا-رضاشاه>